

یکی از حرف‌های کلیشه‌ای که از اواخر قرن نوزدهم میلادی بر سر زبان‌ها افتاد این بود که برای مدرن‌شدن باید در اسلام هم مانند مسیحیت «اصلاح دینی» صورت بگیرد، و جنبشی شبیه پروتستانتیسم در آن رخ بدهد. واکنش‌ها به این سخن هم یک‌سان نبود. کسی مانند محمد عبده می‌گفت در اسلام اصلاح رخ داده، و پیش از مسیحیت ما از این مرحله گذر کرده‌ایم. سنت‌گرایان و اهل حوزه و الازهر هم سخت در برابر این خواسته مقاومت می‌کنند، و به محض آن‌که به گوش‌شان می‌رسد دانشان درمی‌آید که این توطئه‌ی اجنبی برای از میان بردن اسلام اصیل است. اسلام نیازی به اصلاح ندارد، چون فسادى در آن راه نیافته که نیازمند اصلاح باشد. روشنفکران سکولار هم نشسته‌اند و امید بسته‌اند که روزی از دل همان نهاد سنتی دینی کسانی برخیزند و به اصلاح دینی دست بزنند، و ما را در راه تجدد و سکولاریسم چند گام پیشتر ببرند، و شرّ تعصب و خرافات مذهبی را از سر ملت کم کنند. «روشنفکران دینی» هم خودشان را «مصلح» می‌نامیدند، و چنین القا می‌کردند که در حال اصلاح دینی‌ای مشابه تجربه‌ی اروپایی هستند. علی شریعتی از «پروتستانتیسم اسلامی» سخن می‌گوید و آن را «افضل الجهاد» می‌خواند. عبدالکریم سروش اسلام را نیازمند لوتر می‌داند چون مشکلات آن را مشابه اشکالات کلیسای کاتولیک ارزیابی می‌کند. گاهی هم اصلاح را ضروری ولی بدون لوتر می‌خواهد. او برنده جایزه‌ی بنیاد اراسموس شد، و در جراند هلندی لقب «لوتر اسلامی» را گرفت.

کلمه‌ی «اصلاح» بار بسیاری دارد. اولاً اصطلاحی دینی است. این کلمه در قرآن هم آمده است. در احابث فراوانی به این کلمه و مشتق‌های آن برمی‌خوریم. حتی، طبق روایات شیعی، امام حسین روز عاشورا از «اصلاح امت» به مثابه‌ی هدف خود از خروج سخن می‌گوید. در ایران نیز این کلمه از زمان جنبش مشروطت بسامد بالایی یافت، و مخصوصاً از دهه‌ی هفتاد خورشیدی به صورت «اصلاحات» کاربردی عمومی و سیاسی پیدا کرد.

در زبان‌های لاتینی مانند انگلیسی در برابر «اصلاح»، «رفورم (reform)» می‌گویند reform. به معنای «تبدیل کردن به، بازسازی به فرم بهتر و دیگر»، از ماده‌ی reformare لاتین، به معنای «بازسازی، دوباره‌سازی، بازآفرینی، از اواخر قرن پانزدهم، از طریق زبان فرانسه وارد زبان انگلیسی شد. امروزه رفورم یا اصلاح به معنای تغییر کسی یا چیزی به کس یا چیزی بهتر، راست‌گردانی، بهبودبخشی، دورگردانی از شرّ، و درباره‌ی حکومت‌ها، نهادها به کار می‌رود.

اما این اصلاح دینی که جنبشی در سده شانزدهم بود، اصلاح به این معنا فهمیده نمی‌شد، چون در قرن شانزدهم و هفدهم، «رفورم» به معنای دگرگونی‌های بنیادی و ناگهانی دریافت می‌شد، و در واقع، به معنای امروزی «انقلاب» بود. بنابراین، آنچه از آن به نام «اصلاح دینی» سخن می‌گویند، تغییرات آرام و فرعی نیست، بلکه کالون و پیروان او انقلابی را در مسیحیت پدید آوردند. مایکل والزر در کتابی که رساله‌ی دکترای اوست، از این جنبش با عنوان «انقلاب قذیسان» یاد کرده و عنوان اصلی کتاب خود قرار داده (عنوان فرعی: پژوهشی در خاستگاه‌های سیاست رادیکال).

اگر «روشنفکران دینی» از سابقه و معنای این واژه در سیاق اروپایی آن خبر داشتند، شاید آن را به کار نمی‌بردند، و برای تکرار تجربه‌ی «اصلاح دینی» آن قدر شوق و ذوق نشان نمی‌دادند. چون هرگز تصور آن‌ها دگرگونی‌های بنیادی در اسلام و به پا کردن انقلابی تمام‌عیار در آن نبوده است.

مثلاً لودویگ فونریاخ، در سال ۱۸۴۲ جستاری را با عنوان «برنهاده‌هایی موقت برای اصلاح فلسفه» به چاپ رساند، که برنامه‌ی نظری روشنی برای انقلاب در فلسفه‌ی زمانه، و به قول انگلس پایان دادن به ایده‌آلیسم آلمانی بود. احتمالاً از اواخر قرن نوزدهم دوباره «اصلاح» به معنای تغییرات تدریجی و جزئی در برابر انقلاب به کار رفت.

بنابراین، اگر «روشنفکران دینی» در پی تقلید از تجربه‌ی اروپایی هستند، باید انقلابی سراسری در اسلام پدید بیاورند، نه اصلاحاتی خرد و ظاهری. البته ممکن است بگویید تحولات فکری سال‌های اخیر در آقایان سروش و مجتهد شبستری خود «براندازانه» و انقلابی است. بحث در این‌باره را باید به مجالی فراخ‌تر واگذاریم.

Ludwig Feuerbach, Provisional Theses for the Reformation of Philosophy, 1842.  
Michael Walzer, The Revolution of Saints: A Study in the Origins of Radical Politics ],  
Harvard University Press, 1965.

<https://t.me/khalajich>